



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

راهبرد ضدفاشیستی جبهه‌ی متحد

مارکوس دل‌رویو

ترجمه‌ی: دلشاد عبادی



دی ۱۴۰۰

۱. «تزه‌های لیون» و نظریه‌ی انقلاب سوسیالیستی در ایتالیا

وضعیت سیاسی در ایتالیا به نحوی بود که سومین کنگره‌ی ملی حزب کمونیست ایتالیا می‌بایست به صورت مخفی در لیون فرانسه برگزار می‌شد. گرامشی در جلسه‌ی تدارک کنگره، با هدف پاسخ به تزه‌های اقلیت «چپ افراطی» به رهبری آمانو بوردیگا با تزه‌های اکثریت کمیته‌ی مرکزی که خود او نمایندگی‌شان می‌کرد، به دفاع از کلیاتی پرداخت که بحث می‌بایست پیرامون آن انجام می‌شد. او بنابر سیاستی که در خلال پنجمین کنگره‌ی جهانی و پنجمین مجمع عمومی گسترده‌ی هیئت اجرایی بین‌الملل کمونیستی ارائه شده بود، بر اهمیت «بلشویزه کردن» حزب تأکید کرد که به منزله‌ی «مبارزه با هرگونه انحراف از آموزه و پراکسیس مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی در آموزه و عمل» درک می‌شد.^۱

بیانیه‌ی گرامشی با توجه به وقایع بعدی در حیات حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها) و کمیت‌ترین، بیانیه‌ای خطرناک محسوب می‌شد. این بیانیه نکات اختلاف بنیادین میان جهت‌گیری‌های سیاسی در حال بسط و گسترش و جهت‌گیری‌های مورد دفاع اپوزیسیون را برجسته می‌کرد. هدف گرامشی، به‌رغم گذراندگی برخی واژه‌هایش، کماکان شکل دادن به «سنتز نظری» تازه‌ای بود، چرا که اساساً از این طریق «بلشویزه کردن» را درک می‌کرد.

گرامشی معضل اختلافات میان کمونیست‌های ایتالیایی را پیرامون سه نکته‌ی بنیادین مطرح کرد: «۱. معضل روابط میان رهبری مرکزی حزب و توده‌ی رفقای که در بدنه‌ی حزب ثبت‌نام کرده‌اند؛ ۲. معضل روابط میان رهبری مرکزی و طبقه‌ی کارگر؛ ۳. معضل روابط میان طبقه‌ی کارگر و دیگر طبقات ضد سرمایه‌داری».^۲

از نظر گرامشی، «اگر قرار است طبقه‌ی کارگر به طبقه‌ای بدل شود که مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری را رهبری می‌کند، اگر حزب کمونیست قرار است در این مبارزه راهبر طبقه‌ی کارگر باشد و اگر حزب قرار است به لحاظ درونی به نحوی ساختاریابی شود که بتواند کارکرد بنیادینش را عملی سازد»، رسیدن به راه‌حلی برای این معضلات «ضروری است».^۳

دو معضل نخست معضلات سازمانی هستند که پیامدهایی نیز برای ماهیت حزب و سرشت طبقاتی آن دارند. توضیحات گرامشی بار دیگر حاکی از آن است که به مسئله‌ی آگاهی انقلابی کارگران به مثابه‌ی امری که از جایگاه طبقاتی آنان برمی‌خیزد نگاه می‌کند و علاوه بر این، به مخاطره‌ی تشکیل قشر

¹ Gramsci 1999b, p. 428.

² Gramsci 1999b, p. 429.

³ Gramsci 1999b, p. 429.

اجتماعی روشنفکری که مجزا از این طبقه است نیز اشاره می‌کند. این مضمونی بود که پیش‌تر، هر چند به شکل‌های مختلف، در آثار سورل، لوکزامبورگ و لنین متأخر نیز حضور داشت.

گرامشی اصرار داشت که حزب را باید «جزئی» از طبقه‌ی کارگر دانست که هدفش «ارتقاء سطح سیاسی توده‌هاست» و علاوه‌براین، «خود کارگران باید سازمان‌دهندگان طبقه‌ی کارگر باشند». تأکید او بر وحدت سیاسی طبقه‌ی کارگر و سازمان‌دهی آن در محل کار برآمده از همین موضع بود. گرامشی در نقدش، خطای موضع نظری «چپ افراطی» را در این می‌دانست که آن‌ها حزب را «آرگان» طبقه‌ی کارگر می‌دانستند، زیرا با بی‌توجهی نسبت به خاستگاه‌های اجتماعی عناصر تشکیل‌دهنده‌ی حزب و قرار دادن تمامی آن‌ها در یک سطح، نشان می‌دهند که «دغدغه‌ی حفظ سرشت پرولتری حزب را ندارند» و از همین‌رو، روشنفکران را به‌عنوان «پیشرفته‌ترین عناصر حزب به‌لحاظ سیاسی و اجتماعی» در جایگاه ویژه‌ای قرار می‌دهند.^۴

کمونیست‌ها باید علاوه‌بر وحدت طبقه‌ی کارگر، در پی وحدت با تمامی دیگر طبقات ضدسرمایه‌داری نیز باشند، زیرا

«پرولتاریا در هیچ کشوری قادر نیست که صرفاً با اتکا به نیروی خود قدرت را کسب و حفظ کند. بنابراین، باید متحدهایی برای خود بیابد: به بیان دیگر، باید سیاستی را دنبال کند که او را قادر می‌سازد تا خود را در صدر دیگر طبقاتی که منافع ضدسرمایه‌داری دارند بنشانند و آن‌ها را در مبارزه برای سرنگونی جامعه‌ی بورژوازی هدایت کند. این مسئله برای ایتالیا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، یعنی در جایی که پرولتاریا در آن اقلیتی از جمعیت کارگر را شکل می‌دهد و به‌لحاظ جغرافیایی به‌نحوی پراکنده شده که نمی‌توان فرض کرد بدون این‌که قبلاً دقیقاً همین معضل رابطه‌اش با طبقه‌ی دهقان را حل کرده باشد، بتواند مبارزه‌ای پیروزمندانه را برای کسب قدرت پیش ببرد».^۵

بالین که گرامشی هرگز آشکارا از فرمول سیاسی جبهه‌ی متحد سخنی به میان نیاورد، درک او از مسئله در این مقطع کاملاً روشن بود. او می‌خواست طبقه‌ی کارگر را تحت رهبری حزب کمونیست متحد سازد تا استقلال و موضع ستیزه‌جویانه‌ی آن تضمین شود. به این منظور، «تجزیه و تلاشی اپوزیسیون به‌لحاظ اجتماعی و سپس سیاسی» ضروری بود، «تا از این طریق بتوان اپوزیسیون را از پایه‌ی [اجتماعی‌ای] که در میان توده‌ها داشت محروم کرد». این امر، هم‌چنین از رهگذر جدلی گزنده — به‌ویژه با رهبری گروه‌هایی که متکی به کارگران بودند — نیز دست‌یافتنی بود، جدلی که هدفش مقابله با پدیده‌ی

^۴ Gramsci 1999b, pp. 429–30.

^۵ Gramsci 1999b, pp. 431–2.

«اشرافیت کارگری» و ایجاد جبهه‌ای متحد از پایین بود و همواره «مسئله‌ی بنیادین ... سرنگونی فاشیسم»^۶ را نیز در ذهن داشت. وحدت میان کارگران در صورتی عملی بود که هم‌زمان رابطه‌ای نیز با توده‌های دهقانی برقرار می‌شد و توّامن، رویارویی‌ای نیز با نیروی ارتجاعی واتیکان و روحانیت صورت می‌گرفت که به‌ویژه در جنوب کشور نفوذ داشتند. جبهه‌ای متحد از توده‌ها به این ترتیب شکل می‌گرفت: ضدفاشیست، ضدروحانیت و ضدسرمایه‌داری.

فاشیسم را باید هم یک ارگان مبارزه‌ی بورژوازی دانست و هم یک جنبش اجتماعی. طبق نظر گرامشی، خطای بوردیگا این بود که فقط جنبه‌ی نخست مسئله را در نظر می‌گرفت. با این حال، هنگامی که فاشیسم پروژه‌ی خود را مبنی بر وحدت‌بخشی ارگانیک بورژوازی به سرانجام رساند، کمونیست‌ها را نیز مجبور ساخت که توجه خود را به مواردی نظیر «قشربندی‌های متفاوت طبقه‌ی بورژوا» و «بررسی قشربندی‌های خود فاشیسم» معطوف سازند تا تاکتیک مناسب‌تری برای مقابله با آن بیابند، تاکتیکی مبتنی بر این بینش که «تضادهایی که نمی‌توانند به شیوه‌های دیگری خود را متجلی سازند، درون خود همین فاشیسم از نو سر برمی‌آورند».^۷

اگر بپذیریم که فاشیسم هم‌چون راه‌حلی برای تضادهای درونی بورژوازی سربرآورد، این نکته هم‌چنین اثبات می‌کند که «سرشت‌نمای وضعیت ایتالیا این واقعیت است که بورژوازی به لحاظ اندام‌وار ضعیف‌تر از دیگر کشورهاست و تنها مادامی می‌تواند قدرت را حفظ کند که در کنترل و تسلط بر دهقانان موفق باشد. پرولتاریا باید برای جدا کردن دهقانان از نفوذ بورژوازی و قرار دادن آن‌ها ذیل رهبری سیاسی خودش مبارزه کند».^۸

بدون شک گرامشی در رابطه با ابعاد ضعفی که به بورژوازی ایتالیا نسبت می‌داد و ظرفیت سازمان‌دهی آن به خطا رفته بود، همان‌طور که تصور می‌کرد مبارزه‌ی ضدروحانیت نیز می‌تواند به سرعت موفقیت‌هایی کسب کند – هرچند او رویکرد پیچیده‌تری نسبت به شکل‌های کنترل بورژوازی داشت. پیش‌تر او به این ایده تمایل داشت که ائتلاف فاشیسم و یک جریان لیبرال-محافظه‌کار می‌تواند هم‌چون بدیلی دوسویه برای حفظ قدرت سرمایه عمل کند. اینک چنین می‌اندیشید که سقوط فاشیسم می‌تواند به معنای باز شدن مسیری از دل «یک وضعیت ارتجاعی» به «یک وضعیت دموکراتیک» باشد. در وضعیت [ارتجاعی] نخست، مبارزه برای سازمان‌دهی حزب گسترش می‌یابد و در وضعیت [دموکراتیک]

^۶ Gramsci 1999b, p. 434.

^۷ Gramsci 1999b, p. 453.

^۸ Ibid.

دوم، مبارزه برای سازمان‌دهی قیام. تمامی این نکات حاکی از آن است که گرامشی چیزی شبیه به فرایند انقلابی روسیه را در نظر داشت، از سقوط تزار گرفته تا قدرت‌گیری بلشویک‌ها.⁹

بار دیگر باید توجه کرد که در بستر کمینترن گرامشی و حزب کمونیست ایتالیا از احزابی به شمار می‌آمدند که بیش‌تر متمایل به چپ محسوب می‌شدند. مادامی که چرخش کمینترن به چپ و احتمال جلب توده‌های حزب به مواضع سیاسی چپ‌گرایانه را در نظر نیاوریم، نمی‌توانیم علت موفقیت گرامشی را در کسب اکثریت قاطع درون حزب (از کنفرانس کومو تا کنگره‌ی سوم) درک کنیم. به‌علاوه، خود گرامشی چنین خاطرنشان می‌ساخت که «رهبری حزب ... کماکان همان رهبری‌ای است که در کنگره‌های لیوورنو و رم انتخاب شدند»،¹⁰ واقعیتی که حاکی از آن بود که «سنتز نظری»‌ای که گرامشی در پی آن بود، عناصری از دخالت‌های بوردیگا، به‌ویژه روحیه‌ی جدایی‌طلبی از دولت و رفرمیسم، را در خود داشت، چیزی که او هم‌چنین از سورل نیز به ارث برده بود.

درکی که حزب کمونیست ایتالیا و به احتمال زیاد گرامشی از چشم‌اندازهای سرمایه‌داری داشتند در تزه‌های اکثریت کمیته‌ی مرکزی برای کنگره‌ی سوم حزب کمونیست ایتالیا کاملاً وضوح می‌یابد، این کنگره معطوف به وضعیت بین‌المللی و ملهم از تفسیرهایی بود که در پنجمین کنگره‌ی جهانی کمینترن و پنجمین مجمع عمومی گسترده‌ی هیئت اجرایی بین‌الملل کمونیستی ارائه شده بود. درک غالب در آن مقطع این بود که در چارچوب موفقیت‌هایی که حملات سرمایه‌علیه پرولتاریا به دست آورده، شاهد نوعی «ثبات نسبی» خواهیم بود، هرچند جریان عمومی کماکان همان باور به بحران سرمایه‌داری روبه‌زوال به‌ویژه در اروپای غربی بود. گرایش به زوال در اروپا با ظهور ایالات متحده و نیز آفریقای جنوبی و استرالیا جبران شده بود. از دیگر نظرات قابل‌ذکر آن دوران می‌توان به این اشاره کرد که در نظم اجتماعی-فرهنگی‌ای که سرمایه‌پدید آورده بود، جهان انگلیسی-آمریکایی از بهترین شانس [برای تفوق] برخوردار بود.¹¹

از نظر گرامشی و کمونیست‌های ایتالیایی، وضعیت اروپا کماکان به‌لحاظ عینی وضعیتی انقلابی بود. آن‌ها موفق به تلفیق درکی چپ‌گرایانه‌تر از مفهوم «ثبات نسبی» شده بودند. این تفسیر بسیار نزدیک به تفسیر زینوویف، دبیرکل کمینترن، بود که در دوران برگزاری کنگره‌ی ایتالیا به جمع اپوزیسیون حزب کمونیست روسیه (شاخه‌ی بلشویک) پیوسته بود. این تفسیر مدعی بود که برای سرمایه، خروج از بحران فعلی از رهگذر رشد نیروهای مولد ناممکن است، در نتیجه انتظار می‌رفت که در آینده تهاجمی از سوی

⁹ Gramsci 1999b, p. 455.

¹⁰ Gramsci 1999b, p. 436.

¹¹ Cafagna et al. 1990, p. 109ff.

سرمایه علیه وضعیت کار و زندگی پرولتاریا آغاز شود که پیامد آن تنها به وخامت بیش تر بحران و خلق امکان‌های انقلابی می‌انجامد.

حتی این امکان که بازار با بهره‌گیری از پیرامون استعماری توسعه یابد، به دلایل جمعیت‌شناختی (در آمریکایی جنوبی) و نیز سیاسی (در آسیای شرقی) امکان چندان رضایت‌بخشی تلقی نمی‌شد. بنابراین، با توجه به قدرت‌گیری نیروهای محافظه‌کار و ارتجاعی در اروپا، واکاوی تروتسکی ظاهراً خطا از آب درآمده بود، واکاوی‌ای که پیش‌بینی می‌کرد مرحله‌ای از توسعه‌ی دموکراتیک صلح‌آمیز آغاز شود که سوسیال دموکراسی و نفوذ روزافزون ایالات‌متحده نقشی تعیین‌کننده در آن ایفا خواهند کرد. با این همه، این موضع تروتسکی که وضعیت انقلابی کماکان به‌قوت خود باقی است، هنوز کاملاً پذیرفته‌شده باقی مانده بود.^{۱۲}

این تزاها، هم‌چنین اعلام می‌کردند که نبرد میان ایالات‌متحده و انگلستان بر سر کنترل بازار جهانی مهم‌ترین تضاد درون امپریالیسم محسوب می‌شود. علاوه‌براین، در این تزاها بر اهمیت انقلاب چین نیز که در آن روزگار به سرعت در حال پیشروی بود تأکید شده بود؛ تزاها متذکر می‌شدند که هم جنبش کارگران و هم جنبش‌رهایی ملی در این انقلاب به هم پیوسته‌اند و در یک «جبهه‌ی متحد انقلابی، از کارگران و دهقانان گرفته تا بورژوازی میانه و روشنفکران را» متحد ساخته است. با این حال، این جبهه‌ی متحد که «بورژوازی ملی» را در بر نمی‌گرفت، با پیشروی جنبش انقلابی ماهیت طبقاتی کارگری و دهقانی به خود می‌گرفت.^{۱۳}

لازم به ذکر است که این سند بر اهمیت اتحاد کارگری-دهقانی در اتحاد جماهیر شوروی و هم‌چنین وجود یک «دولت کارگران و دهقانان» انگشت می‌گذارد. بنابراین، در این متن، از منظر آنچه به صورت‌بندی نظریه‌ای انقلابی برای ایتالیا مربوط می‌شد، تأکید شدیدی وجود داشت بر نقش انقلابی دهقانان درون چارچوب بین‌المللی و نیز پافشاری بر نقش پیش‌برنده‌ای که اتحاد جماهیر شوروی می‌توانست و می‌بایست در تقویت جنبش کارگری ایفا کند. این هدفی بود که اتحاد جماهیر شوروی می‌بایست «از رهگذر توسعه و تقویت خود به‌لحاظ اقتصادی و سیاسی به آن دست می‌یافت».^{۱۴}

بنابراین، از نظر گرامشی، تقویت اتحاد کارگری-دهقانی در اتحاد جماهیر شوروی، نه در تضاد با تقویت اتحاد کارگری-دهقانی در مسیر توسعه‌ی انقلاب چین قرار داشت و نه در تضاد با از سرگیری انقلاب پرولتری در اروپا، کمااین‌که نمونه‌ی مشخص ملی این انقلاب در ایتالیا نیز بر محوریت همین اتحاد

¹² Cafagna et al. 1990, pp. 121–4.

¹³ Cafagna et al. 1990, pp. 127–8.

¹⁴ Cafagna et al. 1990, pp. 128–31.

اجتماعی و سیاسی قرار داشت. از این طریق، صورت‌بندی گرامشی به صورت‌بندی بوخارین نزدیک می‌شد، هرچند تفاوتی تعیین‌کننده وجود داشت: [بوخارین، این] رهبر روس تمایل داشت که «ثبات‌یابی سرمایه‌داری» را دوره‌ای طولانی‌تر بداند که بر محور بازساختاریابی تولید سرمایه‌داری می‌گشت، درحالی‌که گرامشی و کمونیست‌های ایتالیایی کماکان باور داشتند که «ثبات‌یابی مرحله‌ای گذرا و صرفاً ظاهری در وضعیت فعلی است»، چراکه [افق] جنگ و انقلاب هنوز عناصری تعیین‌کننده در وضعیت محسوب می‌شدند.^{۱۵}

دیدگاه گرامشی نسبت به بحران سرمایه‌داری هرگز به آن دست‌واکاو‌های «فاجعه‌محور» که آکنده از «اکنون‌میسم» بودند نزدیک نشد، اکنون‌میسمی که گرامشی آن را دشمن نظری اصلی خود می‌دانست. بااین‌همه، درک او از بحران سرمایه‌داری در دفترهای زندان بازبینی‌ای اساسی را از سر گذراند، جایی که توانست به درک ظرفیت عظیم حکمرانی طبقاتی بورژوازی در راستای ثبات‌بخشی دست یابد.

بنابراین، می‌توان مشاهده کرد که اصالت [تفکر] گرامشی در این قابلیت او نهفته بود که می‌توانست در هر موقعیتی، مشارکت‌های نظری برخاسته از یک بستر تعارض مشخص را به‌شکلی انتقادی تلفیق و سنتزی تازه را صورت‌بندی کند. گرامشی از زمان نخستین اقامتش در مسکو قاطعانه خود را وقف آگاه‌شدن از صورت‌بندی‌های گروه رهبری بلشویک کرده بود، و فرایند انشعاب ارگانیک و پس‌رفت نظری درون حزب کمونیست روسیه (بلشویک) را، که اکنون به اوج خود رسیده بود، نادیده می‌گرفت. هرچند درعین‌حال، او از این واقعیت استقبال می‌کرد که «پیروزی گرایش‌های جناح چپ در پنجمین کنگره‌ی جهانی به معنای پیروزی نیروهای انقلابی علیه بقایای اپورتونیسیم سوسیال‌دموکرات در زمینه‌ی سازمانی بود».^{۱۶}

تره‌های مربوط به مسائل ملی و استعماری بار دیگر اهمیت اتحاد کارگری-دهقانی را برجسته و شرایط تاریخی این جبهه‌ی متحد را آشکار می‌ساختند: «دهقانان فقیر و میانه‌حال، در خلال دوران مبارزه‌ی پرولتری علیه سرمایه‌داری و دوران پس از آن، یعنی دیکتاتوری پرولتری، به متحدان طبقه‌ی کارگر بدل می‌شوند».^{۱۷} این تره‌ها به‌طور عمومی به‌طرز قابل‌توجهی بر یوگسلاوی و بالکان تمرکز داشته و ضرورت اتحادی میان طبقات کارگر ایتالیا و یوگسلاوی را برجسته می‌کردند.^{۱۸}

¹⁵ Cafagna et al. 1990, p. 135.

¹⁶ Cafagna et al. 1990, p. 132.

¹⁷ Cafagna et al. 1990, p. 135.

¹⁸ باید به یاد داشت که در پایان جنگ ضدفاشیستی پیوند نزدیک عمیقی میان چریک‌های کمونیست ایتالیایی و یوگسلاو وجود داشت، به‌نحوی که حزب کمونیست ایتالیا بین این دو موضع در نوسان بود که با استفاده از حمایت

تره‌های مربوط به وضعیت سیاسی ایتالیا و حزب [کمونیست آن]، سرمایه‌داری و بورژوازی این کشور را ضعیف تلقی می‌کردند، اما اذعان داشتند که «سرمایه‌داری عنصری غالب در جامعه‌ی ایتالیایی است و هم‌چنین، در تعیین سرنوشت توسعه‌ی آن، نیرویی تعیین‌کننده محسوب می‌شود. این امر بنیادین به این معناست که امکان هیچ انقلابی در ایتالیا وجود ندارد، مگر آن که انقلابی سوسیالیستی باشد».^{۱۹}

اربابان صنعت در ایتالیا به دلیل فقدان مواد خام نیرویی ضعیف محسوب می‌شدند که همین امر آنان را به سمت امتیازدهی اقتصادی به زمین‌داران بزرگ سوق می‌داد، زمین‌دارانی که بر توده‌ی عظیمی از کارگران فقیر سیطره داشتند. بین این دو قشر حاکم، خرده‌بورژوازی‌ای بزرگ و متنوع وجود داشت که از صنعت‌گران، صاحبان حرفه و کارمندان غیرنظامی تشکیل شده بود. از این امر که اتحاد میان طبقه‌ی صنعتی و زمین‌داران بزرگ مبنایی قلمرومحور داشت، چنین نتیجه گرفته می‌شد که هیچ طبقه‌ی اجتماعی دیگری به‌جز پرولتاریا توان ایفای نقشی تعیین‌کننده در متحد ساختن کشور را ندارد. از همین‌رو، تلاش خرده‌بورژوازی برای احیاء قدرت دولت ایتالیا تلاشی ناپایدار و متزلزل تلقی می‌شد. نتیجه این بود که شرایط اجتماعی-تاریخی انضمامی در ایتالیا این کشور را به ضعیف‌ترین پیوند موجود در زنجیره‌ی امپریالیستی بدل می‌کرد، کشوری که اتحاد کارگری-دهقانی در آن از اهمیت اساسی برخوردار بود: «ایتالیا نمونه‌ای برای اثبات این تر محسوب می‌شود که بهترین شرایط برای انقلاب پرولتری لزوماً همواره در آن کشورهایی پدید نمی‌آید که سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی در آنان به عالی‌ترین درجه‌ی توسعه رسیده است، بلکه در عوض این شرایط می‌تواند زمانی مهیا شود که تاروپود نظام سرمایه‌داری، به دلیل ضعف ساختاری‌اش، کمترین مقاومت را در برابر هجوم طبقه‌ی انقلابی و متحدانش از خود نشان دهد».^{۲۰}

این ترها در رابطه با واکاوی رژیم فاشیستی، بر همان صورت‌بندی‌ای که گرامشی در سال‌های پیش ارائه کرده بود از نو تأکید کردند، صورت‌بندی‌ای که در آن، «فاشیسم هم‌چون جنبش ارتجاعی مسلحانه‌ای» تلقی می‌شود «که هدفش چندپاره‌سازی و تحلیل بردن سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر به‌منظور از بین بردن بسیج این طبقه است، و به این ترتیب، در چارچوب سیاست‌های طبقه‌ی حاکم سنتی ایتالیایی و نبرد سرمایه‌داری علیه طبقه‌ی کارگر جای می‌گیرد».^{۲۱}

ارتش خلقی یوگسلاو انقلاب را از شمال پیش برد یا عقب‌نشینی کند و یکپارچگی ملی ایتالیا را حفظ کند. سرانجام، این موضع دوم که تولیاتی علیه مائورو سوچیمارو از آن دفاع می‌کرد، تفوق یافت.

¹⁹ Gramsci 1999a, p. 468.

²⁰ Gramsci 1999b, p. 471.

²¹ Gramsci 1999b, p. 477.

بنابراین، فاشیسم در سرمنشاء خود از کمک طبقات حاکم سنتی، به‌ویژه زمین‌داران سنتی، بهره می‌گیرد. «با این‌همه، فاشیسم به‌لحاظ اجتماعی پایه‌ی خود را در خرده‌بورژوازی شهری و بورژوازی روستایی جدیدی بنا می‌نهد که در نتیجه‌ی تحولات مالکیت روستایی در برخی نقاط مشخص بار آمده است»، گروهی که وحدت ایدئولوژیک و سازمانی‌اش را در قالب گروه‌های شبه‌نظامی و حزب فاشیست کسب می‌کند و از همین‌رو، «به فاشیسم اجازه می‌دهد که برنامه‌اش را برای فتح دولت علیه قشرهای حاکم سنتی شکل دهد و پیش ببرد».^{۲۲}

فاشیسم با جایگزین کردن توافقات و مصالحات معمول دولت لیبرال با «پروژه‌ی دستیابی به وحدت اندام‌وار تمامی نیروهای بورژوا در قالب یک ارگان‌سیسم سیاسی واحد و تحت کنترل مرکزی واحد که هم‌زمان حزب، کابینه و دولت را رهبری می‌کند»،^{۲۳} به‌مثابه‌ی شیوه‌ای تازه برای وحدت‌بخشی به طبقات حاکم ایتالیایی ظاهر می‌شود. با این‌همه، دستیابی به وحدت اندام‌وار بورژوازی هم نیازمند غلبه‌ی تدریجی بر نیروهای اپوزیسیون لیبرال-بورژوا بود که در قالب چندین ارگان مطبوعاتی، گروه‌های سیاسی و ماسونری مفصل‌بندی شده بودند و هم نیازمند از جا کندن طبقات حاکم سنتی و تشدید استثمار توده‌های دهقانی جنوب که تمایل به نزدیکی با خرده‌بورژوازی داشتند.

کمونیست‌ها به درستی بر این نکته اشاره می‌کردند که فاشیسم برای وحدت بورژوازی به‌طریقی اندام‌وار و جایگزین کردن پرسنل دولتی سنتی با عناصر تازه‌ای از خرده‌بورژوازی تلاش می‌کند، اما حتی با این وجود، آن‌ها معتقد بودند که بحران رژیم کماکان در حال نزدیک شدن است. با این‌همه، تنها کمونیست‌ها نبودند که سرگرم چنین توهمی بودند. تمامی نیروهای ضدفاشیستی در این توهم غوطه‌ور بودند.

با توجه به دشواری‌های عیانی که این نیروها در تحقق وظایف پیشنهادی‌شان با آن مواجه بودند، واکاوی آن‌ها از وضعیت نیز حاکی از تناقض بود. آن‌ها به بررسی نیروهای محرک انقلاب ایتالیا پرداختند: «الف) طبقه‌ی کارگر و پرولتاریای روستایی؛ ب) دهقانان جنوب و جزایر و نیز دهقانان سایر نقاط ایتالیا». شرایط برای انقلاب زمانی مهیا می‌شد که از یک‌سو، پرولتاریا به درجه‌ی بالایی از سازمان‌یابی و اراده برای مبارزه دست می‌یافت، و از سوی دیگر، زمانی که می‌توانست به اتحادی با دهقانان دست یابد و آن‌ها را از خرده‌بورژوازی، که حمایت تمام‌عیاری را از فاشیسم آغاز کرده بود، جدا کند. بنابراین، «مسئله‌ی درهم‌شکستن اتحاد دهقانان با نیروهای مرتجع می‌باید تا حد زیادی، حتی در دیگر کشورهای اروپای غربی نیز، به‌مثابه‌ی از بین بردن نفوذ سازمان‌های کاتولیک بر توده‌های روستایی مطرح شود».^{۲۴}

²² Gramsci 1999b, pp. 477–8.

²³ Gramsci 1999b, p. 478.

²⁴ Gramsci 1999b, p. 484.

علاوه بر این، حزب کمونیست ایتالیا زنجیره‌ای از نیروهای ارتجاعی را معرفی می‌کرد که از فاشیسم آغاز می‌شد اما هم‌چنین برخی گروه‌های سیاسی ضدفاشیستی — نظیر جریان‌های رفرمیست و ماکسیمالیست درون سوسیالیسم ایتالیا — را نیز در بر می‌گرفت و در نهایت به رهبری کنفدراسیون عمومی کارگری می‌رسید. نیروهایی که خود را لیبرال دموکرات می‌دانستند گرایش داشتند که خود را بدیلی برای فاشیسم معرفی کنند، اما هدف آن‌ها مشروط شده بود به متوقف ساختن بسط و گسترش جنبش توده‌ای. بنابراین، سیاست جبهه‌ی متحد ضدفاشیستی که تمامی نیروها [ی سیاسی] را در بر می‌گرفت، در واقع در راستای عملیاتی حرکت می‌کرد که هدفش دفاع از نظام سرمایه‌داری بود.

با توجه به فرض وضعیت انقلابی دائمی، برای کمونیست‌های ایتالیایی اهداف ضدفاشیستی و ضدسرمایه‌داری ضرورتاً اختلاط پیدا می‌کردند. هدف کمونیست‌ها باید «دگرگونی جنبش‌های «دموکراتیک انقلابی» به جنبش‌های انقلابی سوسیالیستی و طبقه‌ی کارگری باشد» و علت امر نیز این بود که «بدون مبارزه‌ای توده‌ای که علیه فاشیسم به راه بیافتد و ناگزیر به جنگی داخلی بیانجامد، غیرممکن بود که رژیم برپاشده توسط فاشیسم بتواند متحمل محدودیت‌ها و تحولات رادیکالی در جهت «لیبرال» و «دموکراتیک» شود.»^{۲۵}

در مقطعی که کمونیست‌ها معتقد بودند زمان آماده‌سازی و تدارک برای انقلاب است، یعنی زمانی که وحدت ایدئولوژیک امری گریزناپذیر بود، پذیرش مواضع چپ افراطی ممکن نبود، چراکه به جدایی حزب از توده‌ها و ایجاد انشعاب منجر می‌شد. هم‌چنین، مدارا با مدافعان جبهه‌ی متحد دموکراتیک نیز عملی نبود، چراکه چنین موضعی فراموش می‌کرد که «سوسیال‌دموکراسی به‌رغم آن‌که کماکان تا حد قابل توجهی پایه‌ی اجتماعی‌اش را در پرولتاریا حفظ کرده است، تا جایی که به ایدئولوژی و کارکرد سیاسی‌اش مربوط می‌شود، باید نه هم‌چون جناح راست جنبش طبقه‌ی کارگر، بلکه جناح چپ بورژوازی تلقی شود و باید نزد توده‌ها ذیل همین عنوان نقاب از رویش برکشید.»^{۲۶}

حزبی که هدف آن آماده‌سازی پرولتاریا برای کسب استقلال تمام‌عیار سیاسی است، باید سازمان‌دهی را از پایه‌ی تولید آغاز کند و خود را منحصرأ با طبقه‌ی کارگر هم‌سان سازد، البته بی‌آنکه روشنفکران و دهقانان ضدسرمایه‌داری را که جدایی بین اقشار کارگران روستایی را پر می‌کنند کنار بزند. بسی و رای آن‌چه تحمیلات کمینترن مدعی است، «پراتیک جنبش [اشغال] کارخانه‌ها (۱۹۱۹-۱۹۲۰) نشان داد که فقط سازمانی که با محل و نظام تولید سازگاری داشته باشد می‌تواند پیوندی میان اقشار بالایی و پایینی

²⁵ Gramsci 1999b, p. 506.

²⁶ Gramsci 1999b, p. 490.

توده‌های کارگر (کارگران ماهر، کارگران غیرماهر و کارگران یدی) ایجاد کند و پیوندهای انسجام‌بخشی پدید آورد که پایه‌های هرگونه «اشرافیت کارگری» را از میان برمی‌دارد».^{۲۷}

«جبهه‌ی متحد» مبارزه‌ی ضدفاشیستی و ضدسرمایه‌داری که کمونیست‌ها در تلاش برای پدید آوردن آن هستند، باید» دقیقاً از همین سطح فرایند مولد «به جبهه‌ای متشکل بدل شود، یعنی، با اتکا بر بدنه‌هایی که توده‌ها به‌مثابه‌ی یک کل پیرامون آن‌ها گروه‌بندی می‌شوند و شکل می‌گیرند».^{۲۸}

بنابراین، «مادامی که هدف حزب پدید آوردن جبهه‌ی متحد و متشکلی از طبقه‌ی کارگر است، شعار [تشکیل] کمیته‌های کارگری و دهقانی باید فرمولی ترکیبی برای کلیه‌ی فعالیت‌های حزب تلقی شود».^{۲۹}

جبهه‌ی متحد، علاوه‌بر آن که راهبردی با هدف تشکیل یک جبهه‌ی متحد انقلابی از توده‌های کارگری محسوب می‌شد، هم‌چنین تاکتیکی بسنده بود برای «نقاب برداشتن از چهره‌ی احزاب و گروه‌های اصطلاحاً پرولتری و انقلابی که از پایه‌ای توده‌ای برخوردار بودند».^{۳۰} با این حساب و با توجه به این که مسئله بر سر جهت سیاسی توده‌های کارگری بود، رهبری و سازمان حزب سوسیالیست ایتالیا خود می‌بایست دشمن یکدیگر تلقی می‌شدند.

با توجه به تشکیل جبهه‌ی متحد، فعالیت‌های تهییجی حزب می‌بایست پیرامون شعار «دولت کارگران و دهقانان» انجام می‌شد تا ابزاری باشد برای جلب عقب‌مانده‌ترین بخش‌های توده‌ها به حیطه‌ی مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا. باین‌همه، تأکید شده بود که این شعار «شعاری تهییجی است و به همان اندازه‌ی راه‌حل‌های بینابینی فقط با یک مرحله‌ی واقعی از تکامل تاریخی تطابق دارد...».^{۳۱}

جبهه‌ی متحد در حوزه‌ی کارخانه‌ها و اتحادیه‌های کارگری، باید «به خود محل تولید، یعنی کارخانه بچسبید». تجربه‌ی «کمیسیون‌های داخلی» کارخانه‌ها که از سوی جنبش کارگری تورین در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ شکل گرفتند، بار دیگر نشان داد که باید هرچا ممکن است و شرایط اجازه می‌دهد، این کمیسیون‌ها جایگزین نهادهای موجود شوند و از نو سربرآورند. باین‌همه، با توجه به دشواری‌هایی که فاشیسم برای سازمان‌دهی مستقل اتحادیه‌ای فراهم می‌آورد، کمیته‌هایی تهییجی باید هم‌چون ابزاری برای ساختن جبهه‌ای متحد سازمان یابند، جبهه‌ای که در کمیته‌های کارگری و دهقانی محقق می‌شوند.

²⁷ Gramsci 1999b, p. 496.

²⁸ Gramsci 1999b, pp. 507-8.

²⁹ Gramsci 1999b, p. 508.

³⁰ Gramsci 1999b, p. 509.

³¹ Gramsci 1999b, p. 512.

این کمیته‌ها اگرچه «به‌لحاظ شکلی با کمیسیون‌های داخلی تفاوت دارند، به‌لحاظ ماهوی مشابه آن‌ها هستند، چراکه آن‌ها نیز ارگان‌هایی برای تجمیع و نمایندگی کلیت توده‌ی کارگری محل‌های کار و نیز برای بسیج در حیطة‌ی طبقات و با هدف دستیابی به اهداف بلاواسط و آماده‌سازی مبارزات هرچه گسترده‌تر محسوب می‌شوند».^{۳۲}

بنابراین، درک فرمول‌بندی سیاسی جبهه‌ی متحد و محتوای شعار دولت «کارگری-دهقانی» هردو از منطقی تبعیت می‌کرد که در پنجمین کنگره‌ی جهانی بین‌الملل پایه‌ریزی شده بود. تغییراتی که در جهت‌گیری سیاسی کمینترن صورت گرفته بود و علائم آن، که تأکیدی دوباره بر راهبرد جبهه‌ی متحد «از بالا» را دربرداشت، از چند ماه پیش از آن مشاهده می‌شد، دیگر [در این فرمول‌بندی] مورد ملاحظه قرار نگرفته بود. مداخله‌های [ژولز] اومبر-درواز در کنگره تنها حاکی از جلب توجهی بیش‌تر به حزب ماکسیمالیست و امکان نوعی نزدیکی دوباره بود، اما سخنانش مخاطب چندانی جلب نکرد.

رهبری ملی تازه متشکل شده بود از ۹۰ درصد اکثریتی که از ترزهای ارائه‌شده توسط کمیته‌ی مرکزی حمایت کرده بودند، از جمله «راست» قدیمی، و ۱۰ درصد اقلیتی که از ترزهای مورد دفاع «چپ افراطی» حمایت می‌کردند. کمیته‌ی اجرایی سیاسی شامل گرامشی، تولیاتی، تراچینی، سوچپامارو، گریه‌کو، راورا و راواتزولی می‌شد، درحالی‌که دیگر نام‌های مهم نظیر بوردیگا، لئونتی، سیراتی و مالفی در کمیته‌ی مرکزی باقی ماندند. تصمیم بر آن شد که با توجه به وضعیت حساسی که شاخه‌ی بلشویکی حزب کمونیست روسیه در فرایند جدایی از رهبری این حزب با آن روبه‌رو بود، نمایندگی حزب کمونیست ایتالیا در جلسه با کمیته‌ی اجرایی بین‌الملل کمونیستی را تولیاتی، این رهبر برجسته، برعهده داشته باشد، اما هم‌چنین بوردیگا نیز می‌بایست به مسکو می‌رفت.

ارزیابی گرامشی از نتایج کنگره بسیار مثبت بود. حزب، فرایند «بلشویکی‌شدن» را تأیید کرد و کمیته‌ی مرکزی جدیدی تشکیل داد که از میان جهت‌گیری سیاسی‌ای که تمایل به سنتز سازمانی و نظری جدیدی داشت اکثریت بزرگی را دربرمی‌گرفت. مسئله‌ی تمرکز و وحدت دموکراتیک از آن لحظه به بعد می‌بایست هم‌چون مسئله‌ای مرتبط به اخلاقیات انقلابی تلقی می‌شد، برخلاف مقاومتی که از سوی «چپ افراطی» تحلیل‌رفته و سخنرانی کمابیش تک‌افتاده‌ی آنجلو تاسکا صورت گرفت، سخنرانی‌ای در دفاع از برخی ترزا که «راست‌گرایانه»^{۳۳} تلقی شد.

³² Cafagna et al. 1990, pp. 222–3.

³³ آنجلو تاسکا از این ترز دفاع می‌کرد که دولت کارگران و دهقانان تنها از جبهه‌ی متحدی متشکل از احزاب ضدفاشیستی امکان برخاستن دارد که بتوانند تجلی نهادین خود را در پارلمان بیابند. به شباهت این موضع و موضعی که تولیاتی و حزب کمونیست ایتالیا در لحظه‌ی سقوط فاشیسم در ۱۹۴۴–۱۹۴۵ از آن دفاع می‌کردند باید توجه کرد.

در متنی که گرامشی برای ارزیابی نتایج کنگره در *اونیتا* چاپ کرد — با تصدیق ماهیت نظری مسئله — چنین بیان می‌کند که جبهه‌ی متحد مسئله‌ای بود مربوط به «مناسبات رهبری سیاسی میان پیشرفته‌ترین بخش پرولتاریا و سایر جناح‌های کمتر پیشرفته‌ی آن»^{۳۴} و هم‌چنین، مسئله‌ای مربوط به مناسبات میان پرولتاریا و دیگر طبقاتی که به لحاظ عینی ضد سرمایه‌داری بودند، به‌ویژه دهقانان. در رابطه با این موضوع مشخص، اشاره‌ی او به نیاز مبرم برای عمل به‌گونه‌ای بود که دهقانان، به‌ویژه با توجه به «وقایع اخیر در حیات ایتالیا»، دستیابی به سازمانی مستقل برای خود را عملی بدانند «که موجب نزدیکی جمعی خرده‌بورژوازی جنوب به فاشیسم شده است».^{۳۵}

این متن ترجمه‌ای است از بخش نخست فصل چهارم این کتاب:

Del Roio, Marcos (2005), *The Prisms of Gramsci: The Political Formula of the United Front*, Translated by Pedro Sette-Câmara, Historical Materialism Book Series (Vol 103), Brill, Leiden and Boston.

³⁴ Gramsci 1999b, p. 526.

³⁵ Gramsci 1999b, p. 539.